

گفتمان انتخابات و دموکراسی « قبیلوی !! »

اندر حکایت انتخابات «ریا» ست جمهوری افغانستان



محمد امین فروتن

قسمت دوم:

قبل از همه باید از تمامی خواننده گان این یادداشت بویژه آنده دوستان گرانقدری که این حقیر را با نوازش های تلفنی و یاهم ایمیل های پر مهر و محبت شان مورد شفقت های بی پایان خویش قرار می دهند قلباً ابراز سپاسگذاری نمائیم و به کمک ویاری چنین نیروی معنوی که در اعماق وجود م یک قدرت حیرت انگیزی از معنویت و صمیمیت را ایجاد کرده اند بحث مانرا از آنجائی که قطع شده بود آغاز می کنم . چنانچه تمامی عزیزان خواننده این یادداشت میدانند در آخرین بخش قسمت اول این نوشته گونه به عرض رسانده بودم که : که شاید هیچ جمله ای درباره « جهاد و مجاهدین » به اندازه ای این توصیف رندانه ای از مارشال صاحب نزد هر دو گروه «دوستان خوشباور» و «حریفان معامله گر» وی مسرت آور و در عین حال تخدیر کننده نباشد زیرا همه میدانستند و اکنون نیز میدانند که هدف و مقصد مارشال از این گونه اظهارات متوجه ساختن اهرم ها و محور های اصلی قدرت که در عقب صحنه «مدیریت بحران» را بر عهده دارند در راستای مشارکت در آخرین غنیمت های باقی مانده میدان معرکه بوده است و بس (۱). اکنون نیز با توجه به این اظهارات جناب مارشال صاحب فهیم خان که از سوی جلالتمآب حامد کرزی برای یک دوره دیگری به عنوان فرد اول تیم کاری اش در نظر گرفته شده است باید گفت و برویت یک تحلیل علمی و جامعه شناسانه دریافت که چرا علی الرغم آن همه شعار ها و استدلالات « بنی اسرائیلی » نخستین دوره ریاست جمهوری آقای کرزی که گویا « ازین پس حکومت ائتلافی با دیگران را نه می سازد و علت این همه مشکلات در جامعه تشکیل حکومت های ائتلافی با دیگران است » و مارشال صاحب فهیم خان با همین استدلال و مشروعیت از تمامی مقامات ملکی و نظامی برکنار گردید . اکنون چگونه شد

که همان چهره ها و همان شخصیت ها مگر این بار با توجیحات و دلایل دیگری شامل تیم کاری»
اعلیضرت» کرزی می گردند؟

بسیاری از ما شاید تصور کنیم که این همه معامله گری ها برای کسب قدرت ، و جا بجا ساختن مهره ها و فعل و انفعالات سیاسی، محصول یک ذهن " بومی و داخلی " خواهد بود که در شرائط داغ کشور ما بوقوع پیوسته است ، اما نتایج پژوهشهای مؤرخان و دانشمندان علوم سیاسی جامعه ما حکایت دیگری و از جنس « این قصه سر دراز دارد ! » بیان میکنند . لہذا اگر کسی نداند که حتی ثمره و آن همه شهادت های راه عدالت و آزادی در تاریخ معاصر با این همه معامله گریها و زدوبند های روشن دست مایه های گرانبها و ارزشمندی برای ظلم و استبداد ، و نظام مافیائی حاکم بر جامعه ما شده است ، از تاریخ خونین میهن ما هیچ نه میدانند. در عین حال هر کس به عمق فاجعه کنونی پی برده باشند مانند آفتاب خواهند دید که سیستم مالکیت انحصاری معاصر چگونه انسانهای سکه پرست و زرپرستی را همچون مورچه های بی آزاری بدور خود می چرخاند ؟ واقعاً چیزی که در معامله اخیر مشارکت در « قدرت کاذب » در جامعه ما به ملاحظه میرسد سخت شگفت انگیز و درد آور است . زیرا این «معامله مشارکت در قدرت کاذب» محصول نگاه توتا لیتار و تمامیت خواه و یک جهان بینی ای مادی از لحاظ علمی و تاریخی است که اساس و پایه کار شان جامعه و توده و اراست ، یعنی جامعه ای که هر فرد انسانی در واقع یک رأی نباشد ، بلکه یک رأس باشد ؛ بدون تردید چنین جامعه و توده واری نه میتواند مبنای تأمین عدالت اجتماعی ، آزادی و دموکراسی واقعی باشد . که در نتیجه دموکراسی و مردم سالاری واقعی زمانی تحقق پیدا خواهد کرد که ما از لحاظ انسان شناسی به مرحله *individualisme* اندویدوالیزم رسیده باشیم و هر فرد انسانی ، بتواند آگاهانه انتخاب و اراده و خودش را بیان کند . با همین نگاه است که اکثریت مصلحان و پیشوایان معنوی ملت ها در سرتاسر زندگی شان نگاه کرده و به پیش رفته اند ، به عبارت دیگر آنجا که ایده آل ها و مطلوبهای خویش را بیان میکرد خواهان فضای بودند که انسان روزی به استقلال واقعی و آزادی حقیقی نائل آید تا آنجا که انسان از « مذهب خرافی و بیگانه کننده » ، یعنی مذهبی که انسان آنرا انتخاب نکرده ، بلکه آن مذهب خرافی و توجیه کننده استبداد « انسان که خلیفه خدا در زمین است » را نشانه گرفته باشد، لہذا وقتی انسان این جانشین خدا در زمین منتخب این گونه مذهب تحذیری می شود ، بدین معنا است که در متن و بطن این مذهب سنتی و خرافی که فاقد پیام معنوی و الهی در تاریخ بشر است گرفتار آمده است لہذا یکی از پارادوکس های اصلی و اساسی که میان این گفتمان و واقعیت های موجود در جامعه ما به مشاهده میرسد این حقیقت تلخ روزگار است که متأسفانه به اثر بی کفایتی مشهود زمامداران جامعه و ملت ما از لحاظ ساختار اجتماعی تا هنوز هم از قلمرو « قبیلہ » عبور نکرده است ، لہذا برای نهادینه سازی ارزشهای والای چون «دموکراسی» و «شوری» که حقائق انکار ناپذیر

زمان ما اند به همان شیوه های تخریری و اسلوب تاریخی مسخ اندیشه ها روی می آورند . و ارزشهای مسلم دینی و اسلامی با قرئت مطلوب از آن را با فورم یک دموکراسی از خود ساخته وارداتی پینه می زنند ، که در همان وضعیت تاریخی کار کرد این حقیقت ، تبدیل به خیانت و مانع رشد و تکامل جوامع انسانی می شود . بدون تردید این فرآیند و پینه کردن ها در خدمت رؤسای قبیله برای سو استفاده از زندگی در قبیله قرار می گیرد . اینجاست که تمامی علمبرداران راه آزادی و استقلال واقعی ملتها در جهان سوم بویژه افغانستان ، جهت رهبری ملتها و پایه گذاری یک تمدن پربار و مآمال از معنویت و برابری و برادری نهادینه سازی یک دموکراسی و مردم سالاری هدایت شده و حقیقی در جامعه را پیشنهاد میکنند . و با این پیشنهاد خویش ضمن اینکه مردم را در سرنوشت خویش به مشارکتآگاهانه دعوت می دهند به صورت تدریجی و در فضای آرام وضعیت عقب مانده تاریخی جامعه ما را نیز عوض می کنند و « استقلال انتخاب » و اراده آزاد انسان های باشنده قلمرو معین جغرافیا وی و تاریخی را در مردم افغانستان تقویت میکنند . چنانچه از مطالعه تاریخ بر می آیند که دموکراسی حاکم بر « مدینه و مکه » در همان سال یازدهم هجری نیز، دارای یک فورم فاقد محتوای بود که در آن « دموس » یعنی مردم نه میتوانیستند اراده خویش را در چهارچوب های معینی از حاکمیت تمثیل کنند ، بلکه شیوخ و نخبه گان قبا ئیل حاکمان اصلی جامعه بشمار می آمدند . و پیامبر بزرگ اسلام که منادی چنان یک دموکراسی متعهد و رسالتمندی بود که نه تنها درحیات پر بارخود اش بلکه درامتداد تمامی تاریخ جزیره العرب چندین نسلی از انسانها را درس پرورش معنوی می دادند تا در پرتو حاکمیت توحیدی عموم « انسان ها » هویت فردی پیدا کنند و از مرحله هویت توده وار جمعی و قبیلوی که ممثل اراده و نخبه گان و شیوخ قبیله بود ند بسوی هویت « اندیویدوال » *individual* ، مستقل ، آزاد و منتقد انتقال یابد . لهذا باید تمامی عواملی را که استقلال و انتخاب آزاد افراد و شهروندان را محدود می سازند شناسائی کرد . از جمله اینگونه عوامل یکی هم تزریق و پمپ کردن غریزه قدرت خواهی و شهرت طلبی و ثروت اندوزی در وجود انسانها است که بنابر پژوهشهای معاصر جامعه شناسی وقتی این روح سرکش ، در احادی از یک جامعه و ملت بویژه در میان نسلی از نیمه روشنفکران و نخبه بانان رسمی و سنتی قدرت حلول کند ، جدار های بلندی از دموکراسی حقیقی و راستینی را برگل ناپاک ریأ و تظاهر می پوشانند و همان دموکراسی راستین را نیز بصورت یک کمیدی تاریخی به نمائیش می گذارند . زیرا افراد نابرابر از لحاظ مؤ قیعت های فرهنگی ، سیاسی و اقتصادی نه میتوانند سازنده و یک دموکراسی راستین باشند . روی همین دلیل است که آزادی و دموکراسی ، پیوند عمیق با عدالت اجتماعی و اقتصادی دارند .

از این دلایل و چهار چوب های مستدل سیاسی و اجتماعی چنین نتیجه گیری بعمل می آید که راه رهایی ملت ها و کشور های جهان سوم بویژه افغانستان و استراتژی نجات میهن ما و استقلال کشور ، مستلزم ایجاد یک تحوّل عمیق فکری و فرهنگی و نهادینه سازی گفتمان اصلاحات ساختاری در جامعه است . بدون راه اندازی چنین یک گفتمان و اجندای اصلاحات بنیادی هرگونه اجنّاد و طرح دیگری هرچند در زوررق « مذهب و جهاد » پیچانده شده باشد و در ویتترین تاریخ ملت ها بالخصوص تاریخ خونین مردم افغانستان به مثابه یک الگوی قابل عمل و اجرا در جامعه به نمائیش گذاشته شود ، شوخی با حق و عدالت تلقی میگردد و به جز به تداوم بخشیدن فاجعه و بحران در جامعه جنگ زده ما اثر و معنای دیگری نخواهند داشت . در یک نگاه اصلاحات ساختاری در جامعه ما کل استراتژی فکری و عملی انسان باشنده این سرزمین را شامل میشود یا به عبارت دیگر وقتی از اصلاحات ساختاری سخن به عمل می آید نسبت های منظم و منسجمی از اندیشه های توحیدی دل و دماغ ما و نسلی از آئنده ما را با عطر عدالت و تقوی معطر می سازد .

«از گرگی که با دهقانی روبرو شده بود و نعره می کشید و می لرزید و دمش را تکان می داد. پرسیدند که های سلطان جنگل ! چرا نعره می کشی؟ گفت؛ می خواهم حریف را بترسانم. گفتند پس چرا می لرزی؟ جواب داد، آ هی ! که من هم می ترسم. پرسیدند حالا چرا دمت را تکان می دهی؟ گفت؛ دنبال میانجی می گردم .»

به حق که داستان معامله مارشال صاحب فهیم خان نیز درست شبیه به قصه ای همان گرگی است که به غلط خود را سلطان جنگل می دانیست و با قدرت نمائی های ساخته گی و مصنوعی اش حریف اش یعنی همان « قدرت اصلی پشت صحنه » را متوجه خود میسازد تا آنگاهی که « غنیمت های » به باد آورده را بر حواریون شان تقسیم میکنند ، «حقوق مسلم !!» و « سهم معین !!» جناب مارشال و نزدیکانش را نیز از نظر بدور نیاندازند .

لبرال های چپ « گلخانه ای » و کاندیدای « ریأ » ست جمهوری افغانستان :

شاید مبالغه نباشد اگر گفته شود واقعاً سناریوی که بنام « انتخابات آزاد و دموکراتیک !!» در افغانستان به نمائیش میگذارد شرم انگیز است اما علاوه بر تمامی آنچه که گفته شد کسانی یا نیروهای نیز وجود دارند که نسبت به انجام و اجرای هر نوع اصلاحات بنیادی و ساختاری در جامعه ما حرف های فراوان و سوال برانگیزی دارند از تریبون انتخاباتی « ریأ » ست جمهوری افغانستان آواز " سمفونی " صدا های رابلند میکنند که نسبت به تمامی ارزشهای مسلم و قبول شده تاریخی در جامعه فقیر و جنگ زده ما خط بطلان می کشند ، جالب و شگفت انگیز است که نجات از این وضعیت آشفته حاکم بر جامعه را بهانه قراردادده و بنام فرقه ، ملیت و زبان و خاک و خون شریکی های ملی و تاریخی بنیاد های مستحکم تاریخ و تمدن باستانی این سرزمین را نشانه گرفته اند .اما

مهمترین پرسشی که نزد تمامی آگاهان امور سیاسی بوجود آمده این است که چگونه شد میراث داران نسلی از خشونت گرایان قدیم برای بیان «**شعار های افراطی و زنگ زده**» دوران جنگ سرد در جهان، زمان برگزاری انتخابات «**ریا**» ست جمهوری و تریبون مشارکت فعال در این «**انتخابات**» را به مثابه تخته خیزش برای فعالیت های خویش بر گزیده اند؟

با اندک ترین تلاش فکری درمیابیم که این طیف نسبتاً بزرگی از آدم ها و «**سیا**» سیون در کسوت «**نیمه روشنفکری**» از همان نخستین روزهای حیات طفیلی خویش که در گروه ها و تشکیلات «**سیا**» سی معینی در جامعه آغاز به فعالیت کرده اند بر مبنای یک نگارش باطل و غلط تاریخی نسبت به هستی و انسان فقط اطلاعات و معلوماتی که از روزنامه ها و مجله های مافیائی بدست می آوردند، و مسیر زندگی شانرا اساس گذاشته اند. و در این راه بسیاری «**سررها بریده بینی بی جرم و جنایت.**»* را دیده اند و خود نیز از شرکت و سهم گیری در انجام و اجرای آن همه فاجعه ها و دار زدن ها و ویرانی ها درآمان نبوده اند. چنانچه «**نیمه روشنفکر**» را در ادبیات معاصر «**نیمه بینا**» نیز می خوانند و آنرا بیچاره و نا توان از تشخیص حوادث و بحران های اجتماعی به حساب می آورند، زیرا نه کور است که عصایش را دست کسی دیگری بدهد و نه بینا است که بتواند خطرات راه و مسیر سیاسی را که در پیش دارند تشخیص کند بلکه نیمه بینا است که چشمان اش بدرستی نه می بیند، و با گواهی تاریخ سیاسی جوامع بشر اکثر تصادفات تاریخی و اجتماعی در تاریخ نیز با این طیف بزرگی از «**نیمه بینه ها**» که به حق «**نیمه روشنفکران**» جامعه نیز نامیده میشوند تعلق دارند.

به قول دکتر موریس **dr. morise**. دانشمند فرانسوی نیمه انتلکتوئل انسانی است که وجدان را از دست داده است، بدون آنکه شعور را جانشین آن کرده باشد، چون از تبار «**روشنفکر**» است و به دلیل فقدان شعور در حیات خود با وجدان غریزش عمل نه میکند، آدم ناقص تلقی میگردد. این انسان «**نیمه روشنفکر**» که نه دارای هویت فطری است و نه هم از خصلت های یک انسان منطقی برخوردار است دچار یک سراسیمه گی عمیقاً جامعه شناختی میگردد. لهذا این گروهی از نیمه روشنفکران بدون توجه به شرائط تاریخی و فرهنگی ملت ما با ارائه برنامه های طویل و عریض تشکیلاتی که «**نقل مطابق اصل است**» کاپی دیگر فرهنگ ها و شرائط تاریخی سائر ملت ها تلقی میگردد.

شگفت انگیز است که اکثریتی از این برنامه ها و اجندا های گروهی در مسیر حیات ملت ها پاسخ کوچکترین نیاز انسان باشند این زمان و در جغرافیای معینی از آن جوامع را نداده است. لهذا مسخره ترین اجندای که بنام یک ایده آرمان خواهانه گروهی، از سوی برخی از کاندیدان وابسته به همان نسل «**نیمه روشنفکر و دلال صفت**» در تاریخ کشور ما عرضه می گردد و با شرائط تاریخی و فرهنگی مردم ما کوچکترین سنخیتی را دارا نیستند همان برگه های بی مصرفی اند که بنام اجندا و

خط مشی انتخاباتی « ریأ » ست جمهوری افغانستان اعلام و بیان می گردد ، چنانچه اخیراً رسم شده است که هرکه کاندیدای ریاست جمهوری افغانستان می شود ضمن ارائه برنامه و خط مشی سیاسی و اقتصادی هزاران شعار دروغین و وعده های « سرخرمن » مانند اینکه اگر من رئیس جمهور شوم آفتاب را از مغرب در می آورم هیچگونه دردی را دوا نه می کند ، زیرا آنچه که مهم است این است که ملت رشید ما بداند و بدانیم که این مقام اجرایی روی چه « خط » ی حرکت میکند و شناگر کدامین جریان است . و همیشه و همه جا چه جریانی را وعده می دهد و چه خطی را انتخاب می کند ؟

17 می 2009

۱ : از متن قسمت اول مقاله